

زمان، شتاب و خشونت

فرانکو براردی (بیفو)

ترجمه‌ی سامی آل‌مهدی

چه چیزی در بانک پس‌انداز می‌کنید؟ زمان را پس‌انداز می‌کنید. اما آیا پولی که در بانک پس‌انداز می‌شود، زمان گذشته‌ی من است، زمانی که در گذشته گذرانده و خرجش کرده‌ام؟ یا این که این پول به من امکان خرید آینده را می‌دهد؟

تفاوت میان پس‌انداز کردن و سرمایه‌گذاری کردن با تغییرات اساسی گذار از کاپیتالیسم بورژوازی متقدم به کاپیتالیسم متأخر، و همچنین با تاریخ رابطه‌ی کاپیتالیسم با زندگی‌های ما، سوژکتیویته‌ی ما و تکینگی ما مرتبط است. این‌جا تلاش خواهیم کرد تا برای فهم دگرگونی‌های اخیرِ درکِ رابطه‌ی بین پول، زبان و زمان چند نقطه‌ی عطف بیابیم.

اگر با نگاهی به چشم‌انداز اروپای کنونی آغاز کنیم، در حال حاضر تنها آلمان را سعادت‌مند می‌یابیم. یونان، پرتغال و همچنین ایرلند نیز تا چند سال پیش چنین بودند و اکنون ناگهان اوضاع‌شان تغییر کرده است، اما آلمان نه. چرا؟ چون بانک‌های آلمانی^۱ زمانِ یونان، پرتغال و ایرلند را پس‌انداز کردند و حال آن‌ها پول‌شان را می‌خواهند. در این مبادله و بده‌بستان یک جای کار می‌لنگد، اما چطور مشکل را پیدا کنیم؟

این دقیقاً همان معما^۱ یا راز^۲ ضروری نهفته در کاپیتالیسم مالی است، اما بالاخره راز است یا معما؟ می‌توان گفت راز چیزی است که در یک صندوق پنهان است. اگر کلید درست را بیابید، راز به حقیقت بدل می‌شود. از طرفی، یک معما نه کلید دارد و نه حقیقت. کریستین مارائزی^۳ می‌گوید کاپیتالیسم مالی همچون یک معما بر ساخته شده است – [بدین معنا که] حقیقت را نمی‌توان یافت، چراکه کاپیتالیسم مالی بر مبنای این فکت بنا شده که حقیقت منحل شده است و دیگر وجود ندارد.

بودریار در سال ۱۹۷۶ در کتاب *مبادله‌ی نمادین و مرگ*^۴ نوشت کل سیستم مالی در حال فروغلتیدن به عدم‌قطعیت و عدم‌تعیین است، چراکه کاپیتالیسم مالی اساساً همان خسرانِ رابطه‌ی بین زمان و ارزش است. مارکس در همان فصل اول *سرمایه* توضیح می‌دهد که ارزش [همان] زمان است، انباشتِ زمان است، زمانی عینیت‌یافته که به چیزها و کالاها بدل شده است. این زمان کار یا کار کردن در زمان نیست که تولیدِ ارزش می‌کند، چراکه مسئله تنبیل یا به‌دردبخور بودن نیست. تعینِ بااهمیتِ ارزش مربوط به متوسط زمان مورد نیاز برای تولید کالایی مشخص است.

^۱. enigma

^۲. secret

^۳. Christian Marazzi

^۴. *Symbolic Exchange and Death*

همه‌ی این‌ها واضح است: ارزش زمان یا زمان انباشت‌شده است، و بانک‌ها این زمان انباشت‌شده را پس‌انداز و انبار می‌کنند. اما ناگهان در رابطه‌ی بین زمان، کار و ارزش و در تکنولوژی اتفاقی می‌افتد. کار از سخت و یدی بودن بازمی‌ایستد و شروع به تولید نشانه‌ها می‌کند، محصولاتی که ذاتاً نشانه‌شناختی‌اند. برای به دست آوردن متوسط زمان مورد نیاز برای تولید شیشه، شخص صرفاً باید از کار مادی دخیل در تبدیل شن به شیشه و غیره سر در بیاورد. اما اگر بخواهید دریابید که برای تولید یک ایده، یک پروژه، یک سبک یا یک مخلوق به چقدر زمان نیاز داریم، می‌بینید که فرآیند تولید نشانه‌شناختی می‌گردد و رابطه‌ی بین زمان، کار و ارزش ناگهان دود می‌شود و به هوا می‌رود.

بودیاری اولین متفکری بود که در سال ۱۹۷۶ فحوای این بند را دریافت، اما ریچارد نیکسون چند سال پیش از آن کاری بسیار بسیار دوراندیشانه انجام داد: سیستم واحد پولی طلا و برتون وودز^۵ را ملغی کرد که به رابطه‌ی بین ارزش‌های مخلف در سرتاسر جهان ثبات می‌بخشید. به عبارت دیگر، دلار آزاد، مستقل و خودآیین شد و امکان‌پذیری معیاری جهانی برای میزان زمان مورد نیاز برای تولید یک چیز یا یک کالا عملاً از بین رفت. البته این بدین معنا بود که ایالات متحد آمریکا مبادله‌پذیری دلار را تعیین خواهد کرد، اما بر چه اساس؟ مالی‌سازی اقتصاد به جای استفاده از معیار^۶، از خشونت استفاده می‌کند. این رابطه بداهه یا علی نیست، بلکه مطلقاً ساختاری است: هیچ مالی‌سازی بدون خشونت و وجود ندارد، چراکه به جای معیار سنجش ارزش پول^۷، خشونت بدل به تنها وسیله‌ی تولید ارزش می‌شود. بعداً بدین مسئله بازخواهم گشت، اما برای انجام چنین کاری، ابتدا به این می‌پردازم که برای گذر کردن از بانک و بانکداری، زمان را چگونه باید ساخت.

نسل من که می‌توانیم واپسین نسل مدرن خطابش کنیم، عادت داشت به زمان از جنبه‌ی پیشرفت نگاه کند، همچون قسمی فرآیند رشد و حتی کمال‌یابی. ایده‌ی آینده در این برداشت مدرن از زمان نقشی حیاتی ایفا می‌کرد، همان‌طور که در مانیفست فوتوریسم مارینتی^۸ می‌بینیم، جایی که ویژگی ضروری کاپیتالیسم مدرن در آن به چشم می‌خورد: درکی از زمان به عنوان فرآیند توان^۹ فزاینده و شتاب. با این که مفهوم شتاب در تاریخ اندیشه و هنر تازه است، اما می‌توانیم نسخه‌ی گذشته‌ای از آن را در نقاشی‌های سزان ببینیم؛ و اگر بتوان درک زمان را کند کرد، پس همچنین می‌توان به آن شتاب بخشید و تغییرش داد. آنری برگسون از این قضیه به عنوان چرخشی از مفهوم زمان به مفهوم دیرند^{۱۰} یاد کرده است که از نقطه‌نظر ادراک^{۱۱} دیده می‌شود، و نه همچون امتدادی در فضا. این تغییر مهم نشان‌دهنده‌ی دور شدن از بازنمایی بورژوازی و کلاسیک زمان بود.

فوتوریست‌های ایتالیایی در بحث درباره‌ی زمان به مثابه‌ی شتاب، توانی مدرن را صورت‌بندی کردند که توانی مردانه نیز هست - قسمی مردانه‌سازی ادراک زمان، مردانه‌سازی ادراک سیاست و مردانه‌سازی خود ادراک که یکی از مشکلات اصلی شتاب در مدرنیته‌ی ایتالیایی بود. درک کردن فاشیسم ایتالیایی بدون آغاز کردن از تلاش آن برای زنانگی‌زدایی از فرهنگ

^۵. Bretton Woods

^۶. measurement

^۷. standard

^۸. Filippo Tomasso Marinetti

^۹. potency

^{۱۰}. duration

^{۱۱}. perception

غیرممکن است. فاشیسم ایتالیایی یعنی تنفر از زنان، و این مسئله همان طور که یکی از نقاط عطف مانیفست فوتوریسم است، یکی از نقاط عطف خلقِ غرور ملی مسخره‌ی ایتالیایی نیز هست. در شعر ایتالیایی دانتِه، پترارک، تاسو^{۱۲}، لئوپاردی، فوسکولو^{۱۳} و امثالهم، ایتالیا همواره به شکلی زنانه توصیف می‌شود، به عنوان زنی زیبا، همچون بدن دلفریب یک زن، مانند ونوس که از آب‌های مدیترانه بیرون می‌آید و از این قبیل. پیش از مدرنیته‌ی ایتالیایی، وقتی که هنوز ایتالیایی بودن شرم‌آور نبود، ایتالیایی‌ها هویت خود را زنانه می‌دانستند. بدین ترتیب فاشیسم ایتالیایی نشانه‌ی نقطه‌ی عطفِ گذار از شرم زنانه به شتاب مردانه، تکبر، پرخاشجویی، جنگ، رشد صنعتی و غیره است. فاشیسم ایتالیایی اما در حد جست‌وجویی برای درکی دیگر از زمان باقی ماند، روشی دیگر برای فراموش کردن تنبلی، کندی و حساسیت‌مان به وسیله‌ی اتخاذ درکی از زمان که در آن ارباب، جنگجو و سازنده‌ی صنعت باشیم.

پس چه بر سر قرن‌ی آمد که به آینده اعتماد داشت و روی آن سرمایه‌گذاری کرد؟ اگر سال ۱۹۷۷ را بررسی کنیم، اهمیت ویژه‌اش را در تاریخ بشر درمی‌یابیم. این همان سالی است که چارلی چاپلین مرد، لحظه‌ای که در ذهن من نشانه‌ی پایان امکان‌پذیری مدرنیته‌ی خلیق و ظریف بود. سال کذایی پایان درکی متناقض و مناقشه‌برانگیز از زمان در مدرنیته است. همان سال، یوری آندروپوف^{۱۴}، رئیس سابق کاگ‌ب، به لیانید برژنف^{۱۵} نامه‌ای نوشت که در آن توضیح می‌داد شوروی تنها پنج سال فرصت دارد تا فاصله‌اش را با ایالات متحد در حوزه‌ی تکنولوژی اطلاعات برطرف کند، در غیر این صورت شکست حتمی است. همه می‌دانیم که آن قصه چگونه پایان یافت. اما سال ۱۹۷۷ همچنین سالی است که استیو جابز و استیو وازنیک^{۱۶} در یکی از لابراتوارهای کوچک سیلیکون ولی^{۱۷}، اینترفیس‌ها [یا رابط‌های کاربری] سهل‌العملی را ساختند که نشان تجاری اپل را بر خود داشتند. مسئله ایندیانی متروپولیتانی^{۱۸} در رم و بولونیا نیست، بلکه سید ویشس است که در سال ۱۹۷۷ فریاد می‌زند «آینده‌ای وجود ندارد»^{۱۹}: «آینده‌ای در کار نیست – به آینده‌ات فکر نکن، چون آینده‌ای نداری. به عبارتی، این فریاد واپسین نشانه‌ی شوم پایان عصر مدرن است، پایان کاپیتالیسم صنعتی و آغاز عصر نوین خشونت تام. اگر قرار است وجود کاپیتالیسم در تاریخ بشریت ادامه داشته باشد، پس تاریخ بشریت می‌بایست به مکانی برای خشونت تام بدل شود، زیرا تنها خشونت رقابت است که می‌تواند ارزش زمان را تعیین کند.

همچنین در سال ۱۹۷۷ «رقابت» به واژه‌ای پراهمیت در اقتصاد بدل شد که پروژه‌اش احاله‌ی روابط انسانی به دستور تکین رقابت بود. خود این لفظ تا جایی طبیعی‌سازی شد که «رقابت»^{۲۰} هم‌معنای «کار»^{۲۱} شد. اما رقابت با کار یکی نیست. رقابت

^{۱۲}. Tasso

^{۱۳}. Foscollo

^{۱۴}. Uri Andropov

^{۱۵}. Leonid Brezhnev

^{۱۶}. Steve Wozniak

^{۱۷}. Silicon Valley

^{۱۸}. Indiani Metropolitan یا «بومی‌های کلان‌شهرنشین» نام بخش فعال کوچکی از جنبش اعتراضی چپ افراطی ایتالیا طی سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ بود. – م.

^{۱۹}. سید ویشس (Sid Vicious) یکی از اعضای بند پانک سکس پیستولز [Sex Pistols] است و بیفو در این بخش، به آهنگ «خدا ملکه رو حفظ کنه» [God Save the Queen] اشاره می‌کند. – م.

^{۲۰}. competition

^{۲۱}. work

چیزی است مثل جنایت، مثل خشونت، مثل قتل، مثل تجاوز. رقابت برابر است با جنگ. ژیل دلوز و فلیکس گتاری می‌گویند فاشیسم یعنی «وقتی که ماشین جنگ را در هر سوراخ، در هر کنج کار بگذاری.»^{۲۲} و من می‌گویم که یک رژیم اقتصادی برپایه‌ی رقابت شکل‌اعلای فاشیسم است. اما چگونه این خشونت به حوزه‌ی اقتصاد کشیده می‌شود؟

ویلیام باروز گفته است تورم اساساً یعنی وقتی که برای خرید چیزهای کم‌تر به پول بیش‌تری نیاز داشته باشی. ساده است: به نشانه‌ها، کلمات و اطلاعات بیش‌تر و بیش‌تری نیاز داری تا معنای کم‌تر و کم‌تری بخری. این شتاب‌حادث^{۲۳} است که از آن به عنوان یکی از ابزارهای کاپیتالیستی مهم استفاده می‌شود. وقتی مارکس از ارزش مازاد نسبی^{۲۴} سخن می‌گوید، دارد از شتاب حرف می‌زند: اگر هدف رشد تولید است - که یعنی رشد ارزش مازاد - پس باید به زمان کار شتاب داد. اما هنگامی که نه کار مادی، بلکه کار شناختی به ابزار اصلی تولید بدل گردد، شتاب وارد فاز و بعد جدیدی می‌شود، زیرا افزایش تولیدگری کاپیتالیستی-نشانه‌شناختی^{۲۵} الزاماً از شتاب‌گیری حوزه‌ی اطلاعات^{۲۶} ناشی می‌شود، محیطی که اطلاعات از آن به مغز شما می‌رسد.

فراموش نکنید که مغز شما در زمان کار می‌کند و به زمان نیاز دارد تا توجه و درک داشته باشد. اما دقت و توجه^{۲۷} را نمی‌توان تا ابد شتاب داد. مارکس قسمی بحران تولید اضافی را در کاپیتالیسم صنعتی توصیف می‌کند، هنگامی را که تولید از تقاضا فراتر می‌رود، نیروی کار اضافی اخراج می‌شود و بدین‌خاطر پول کم‌تری برای خرید محصولات خواهد داشت که منجر می‌شود به اثر کلی رکود اقتصادی. به هر حال، تولید اضافی در ساحت کاپیتالیستی-نشانه‌شناختی با نسبت بین میزان کالاهای نشانه‌شناختی تولیدشده و میزان زمان نیازمند دقت و توجه [برای تولید آن‌ها] پیوند خورده است. می‌توان با استفاده از آفتمین

^{۲۲}. Gilles Deleuze and Félix Guattari, *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia* trans. Brian Massumi (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1987), pp. 214.

^{۲۳}. hyper-acceleration

^{۲۴}. relative surplus value

^{۲۵}. «نشانه‌شناسی [semiotics] علم مطالعه‌ی نشانه‌هاست. ما سرمایه‌داری را نظامی اجتماعی می‌نامیم که بر استثمار کار بنا شده و برای انباشت سرمایه برنامه‌ریزی شده است. ما وقتی می‌توانیم از سرمایه‌داری نشانه‌ای [semio-capitalism] سخن بگوییم که تکنولوژی‌های اطلاعاتی ادغام کامل کار زبانی [linguistic labor] را با ارزش‌گذاری سرمایه ممکن کنند. ادغام زبان در فرآیند ارزش‌گذاری آشکارا در حوزه‌ی اقتصاد و ساحت زبان نتایجی دربردارد. در واقع محاسبه‌ی زمان کار مورد نیاز برای انجام عملی مکانیکی ممکن است، اما محاسبه‌ی زمان کار متوسط مورد نیاز جامعه برای تبیین نشانه‌ها و خلق فرم‌هایی جدید به شکلی خاص ممکن نیست. از این رو کار زبانی را اصلاً نمی‌توان به قانون مارکسی ارزش تقلیل داد و متعاقباً اقتصاد وقتی ارزش‌گذاری متکی بر زبان می‌شود، فاکتورهای جدید بی‌ثباتی و عدم قطعیت دخیل می‌کند. در مقابل، زبان قواعد رقابت، کمبود و تولید اضافی را در خود وارد می‌کند. این‌گونه است که مازادی از نشانه‌ها (تأمین) تولید می‌شود که نمی‌تواند مصرف شوند و در زمان توجه اجتماعی (تقاضا) تبیین گردند. پیامدهای تولید اضافی نشانه صرفاً اقتصادی نیستند، بلکه روانی نیز هستند، چراکه زبان مستقیماً بر ساحت روان کار می‌کند.»

Franco "Bifo" Berardi, *Prekarious Rhapsody: Semiocapitalism and the Pathologies of the Post-Alpha Generation* (London: Minor Compositions, 2009), pp. 149-150.

^{۲۶}. «اگر فضای سایبری [cyberspace] فضای برقراری ارتباط متقابل توسط فعالیت ذهنی میان بی‌نهایت عوامل حسی مجهز به اسباب انتقال و دریافت نشانه‌ها، و ساحت رابطه‌ی بین ارگانسیم‌های زیستی-اطلاعاتی است، حوزه‌ی اطلاعات [info-sphere] حوزه‌ی است که در آن جریان‌های نشانه‌ای از بی‌شمار فرستندگان برای رسیدن به بی‌شمار گیرندگان در حرکت‌اند. فضای سایبری حوزه‌ای است که در آن ارگانسیم‌های آگاه چونان سلول‌های گیرنده‌ی در ارتباط با یکدیگر شکل می‌گیرند. حوزه‌ی اطلاعات حوزه‌ای است که در آن نشانه‌های با معنا و قصدی در گردش‌اند، و حوزه‌ی راهبرد درخواست‌های اطلاعاتی است که پایانه‌ای که انسان باشد را برمی‌انگیزاند. بنابراین حوزه‌ی اطلاعات یعنی حوزه‌ای که در آن نشانه‌های بیرون آمده از فرستندگان در گردش‌اند، و فضای سایبری بر مشخصه‌ی برهم‌کنش میان عوامل حسی تأکید دارد که با یکدیگر رابطه‌ی متقابل دارند.»

Franco "Bifo" Berardi, *Prekarious Rhapsody: Semiocapitalism and the Pathologies of the Post-Alpha Generation* (London: Minor Compositions, 2009), pp. 146.

^{۲۷}. attention

به دقت و توجه شتاب بخشید، مثلاً با استفاده از فنون یا دراگ‌های دیگری که امکان دقیق‌تر بودن و مولدتر بودن در حوزه‌ی توجه را فراهم می‌کنند. اما می‌دانید که سرانجامش چیست.

می‌توان زمانی حوالی سقوط دات‌کام^{۲۸} سال ۲۰۰۰ را به یاد آورد که سروکله‌ی کتاب‌های متعددی در کتابفروشی‌ها پیدا شد که به موضوع اقتصاد توجه^{۲۹} می‌پرداختند. اقتصاددانان ناگهان به این واقعیت ساده پی بردند که در یک جهان کاپیتالیستی-نشانه‌شناختی، کالای اصلی توجه است. در دهه‌ی ۱۹۹۰ شاهد دوران افزایش تولیدگری بودیم، افزایش شور به تولید، افزایش رضایت کارگران فکری که در جنون دات‌کام، کارآفرین و از این‌جور چیزها شدند. اما دهه‌ی ۱۹۹۰ دهه‌ی پروزاک هم بود. نمی‌توان آن‌چه را الن گرینسپن «فزونی غیرعقلانی»^{۳۰} در بازارها خواند، بدون به یاد آوردن این واقعیت ساده توضیح داد که در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلیون‌ها نفر از کارگران شناختی درحال مصرف کوکابین، آمفتامین و پروزاک بودند. گرینسپن درباره‌ی اقتصاد حرف نمی‌زد، بلکه از اثر کوکابین روی مغز میلیون‌ها کارگر شناختی در سرتاسر جهان می‌گفت. سقوط دات‌کام همان محو ناگهانی [اثر] آمفتامین از مغزهای آن کارگران بود.

در اوایل هزاره‌ی جدید، سقوط اقتصادهای کاپیتالیستی یا کاپیتالیست‌نمای سرتاسر جهان گریزناپذیر به نظر می‌رسید. تا این‌که ۱۱ سپتامبر برای همه‌چیز راه‌حلی فراهم کرد. تنها یک دکتر دیوانه برای بیماری افسرده آمفتامین تجویز می‌کند، و آن‌چه بعد از ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد دقیقاً همین بود. کارگران شناختی هم‌زمان به لحاظ اقتصادی و شیمیایی افسرده بودند و چون اقتصاد توجه بیش‌ازحد اشباع شده بود، زمان آغاز شدن جنگی لایتناهی، پیشگیرانه و بی‌پایان فرارسیده بود. این همان چیزی بود که سال‌های بوش به ارمغان آورد: مهم نبود که استفاده از یک دروغ برای آغاز جنگ در عراق جنون‌آمیز به نظر می‌رسد، هدف هرگز پیروزی یا شکست نبود، بلکه جنگیدن جنگی بود که هرگز پایان نیابد.

نشانه‌های بیش‌تر و بیش‌تر، معنای کم‌تر و کم‌تری می‌خرند. بیل گیتس در نامه‌ای به توماس زیبیوک^{۳۱} زبان‌شناس و نشانه‌شناس نوشت که «انقلاب دیجیتال دقیقاً یعنی ... وسایلی که امور را آسان می‌کنند.»^{۳۲} گویا بیل گیتس زیرکانه معضل رابطه‌ی بین معنا و قدرت را دریافته است. اینترفیس‌های سهل‌العملی که استیو جابز و استیو وازنیک با توجه به اصل هیپی اطلاعات دادن به مردم ساختند، قسمی فرآیند خطرناک آسان‌سازی امور را کلید زدند: اگر کارها را آسان کنی، عده‌ی کثیری از مردم دنبالت می‌آیند. بدین ترتیب می‌بینیم که تکامل اینترنت، تکامل سیستم‌های تمامیت‌خواهی است که به عنوان مجرای برای تحقیق و اکتشاف، برای خلق و ابداع، می‌آغازد و اساساً به مکانی برای آسان شدن امور بدل می‌گردد. این‌گونه است که معنا می‌تواند به کلی فراموش شود، اما اطلاعات به حرکتش ادامه دهد. وقتی نشانه‌های بیش‌تر معنای کم‌تری می‌خرند، وقتی

^{۲۸}. سقوط یا حباب دات‌کام، حبابی اقتصادی بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ میلادی بود که طی آن بازارهای بورس سهام کشورهای صنعتی دنیا شاهد رشد سریع ارزش مالی‌شان بودند که از رشد بخش اینترنت و شاخه‌های مرتبط با آن ناشی می‌شد. - م.

^{۲۹}. attention economy

^{۳۰}. «فزونی غیرعقلانی» (irrational exuberance) عبارتی است که الن گرینسپن [Alan Greenspan] رئیس سابق فدرال رزرو در سخنرانی‌ای که طی سقوط دات‌کام ایراد شد از آن استفاده کرد. این عبارت که در آن زمان به عنوان هشدار برای ارزش اضافی و غیرعقلانی بازار سهام برداشت شد، امروز به اشتیاق افراطی سرمایه‌گذاران اطلاق می‌شود که قیمت‌داری را بالاتر از شاخص‌های بنیادین می‌برد. - م.

^{۳۱}. Thomas Seboek

^{۳۲}. Michael A. Weinstein, *Data Trash: The Theory of Virtual Class* (New York: Palgrave Macmillan, 1994), pp. 13.

در معنا تورم ایجاد شده است، وقتی حوزه‌ی اطلاعات شتاب می‌گیرد و توجه شما ناتوان از همراهی پایه‌پای آن است، به چه نیاز دارید؟ به کسی که کارها را برای شما آسان کند. مسئله زمان است.

همان‌طور که جانی راتن^{۳۳} هشدار داده بود، پایان مدرنیته با فروپاشیدن آینده از راه رسید. با این حال، تا جایی که اطلاع دارم، پست‌مدرنیسم صرفاً ماشینی تکنولوژیک-زبان‌شناختی ساخته است که در هر روزنه‌ای از زندگی روزمره و در هر فضایی از مغز اجتماعی نفوذ می‌کند. رز گلدسن، انسان‌شناس آمریکایی، در سال ۱۹۷۷ در کتابش به نام *ماشین نشان بده* و بگو نوشت که نسل جدید انسان‌ها تطبعات اولیه‌شان را به جای مادر از ماشین می‌گیرند.^{۳۴} آن نسل این‌جاست. این نسل که رابطه‌ی پروبلماتیک بین زبان و بدن و بین کلمات و عاطفه را تجربه می‌کند، زبان را از بدن مادر و از بدن به طور کلی جدا می‌کند، چراکه زبان در تاریخ بشر همواره با ترس از اعتماد کردن به بدن همراه بوده است. در چنین موقعیتی نیاز داریم قابلیت‌مان در مرتبط کردن زبان و میل را دوباره فعال سازیم، وگرنه وضعیت از این هم بدتر خواهد شد. اگر دیگر نتوان رابطه‌ی بین دال و مدلول را به واسطه‌ی حضور بدن تضمین کرد، رابطه‌مان با جهان از کف می‌رود و مطلقاً کاربردی و عملیاتی خواهد شد، رابطه‌ای که شاید سریع‌تر باشد، اما بی‌ثبات^{۳۵} و پرمخاطره است.^{۳۶}

^{۳۳}. یکی دیگر از اعضای بند سکس پیستولز. - م.

^{۳۴}. Rose K. Goldsen, *The Show and Tell Machine* (New York: Dial Press, 1977), pp. ix.

^{۳۵}. «بی‌ثبات کار [precarious] کسی است که نمی‌تواند چیزی از آینده‌ی خود بداند و به همین خاطر در اکنون معلق است و از خدا عاجزانه می‌خواهد که او را از این جهنم زمینی نجات دهد (لفظ بی‌ثبات‌کاری [precarity] از دعا کردن [praying] ریشه گرفته است). ما وقتی از کار بی‌ثبات سخن می‌گوییم که کار در قیدوبند شکل منعطف و بی‌قاعده‌ای از استثمار، در معرض نوسانات روزانه‌ی بازار کار، و مجبور به تحمل تهدید مزد غیرمستمر باشد. کارگر بی‌ثبات کار رسماً استخدام نشده و هنوز وجودش به طور کلی آزاد و رها نیست، رابطه‌ی مزدی غیرمستمر و مقطعی است، و با این حال عدم‌استقلال مستمر و پر از اضطراب است. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، وقتی از بین بردن نظام فوردیستی و مزدهای تضمین‌شده‌ی وابسته به تولید صنعتی آغاز شد، شرایط کار بی‌ثبات به عنوان پدیده‌ی حاشیه‌ای و موقت ظاهر شد که بیش از همه کارگران جوانی را نگران کرد که وارد بازار کار شده بودند. امروز آشکار است که بی‌ثباتی کار دیگر وضعی حاشیه‌ای نیست، بلکه قلب سیاه فرآیند تولید سرمایه‌دارانه‌ی جهان‌گیر است. بی‌ثبات‌سازی پیامد قلمروزدایی از تمام ابعاد تولید است. هیچ پیوستگی و استمراری در تجربه‌ی کاری وجود ندارد: آن‌طور که در عصر صنعت چنین بود، شخص به یک کارخانه نمی‌رود، یک سیر را از سر نمی‌گذرانند، و هرروز آدم‌هایی یکسان را نمی‌بینند. به همین خاطر است که تشکیل سازمان اجتماعی دائمی ناممکن است. از آن‌جا که به لطف دگرگونی سلولی و شبکه‌ای کار بی‌ثبات شده است، باید به مشکل سازمان‌یابی خودآیین کار به طور کامل از نو اندیشیده شود. ما هنوز نمی‌دانیم به چه طریق می‌توان این سازمان را بر ساخت: این مشکل اصلی سیاست آینده است.»

Franco "Bifo" Berardi, *Precaire Rhapsody: Semiocapitalism and the Pathologies of the Post-Alpha Generation* (London: Minor Compositions, 2009), pp. 148.

^{۳۶}. این جستار در سپتامبر ۲۰۱۱ منتشر شده است:

<https://www.e-flux.com/journal/27/67999/time-acceleration-and-violence/>